

بیداری اسلامی : واقعیت و معیارها

بیداری اسلامی : واقعیت و معیارها

شیخ مصطفی ملص

الحمد لله و الصلاة علي رسول الله و علي آله و صحبه و من والاه.

پیشگفتار:

اسلامی دینی است که حضرت محمد بن عبدالله (صلي الله عليه و آله و سلم) برای هدایت بشریت و انتقال او از گمراهی به هدایت، از گناه به ثواب، از فساد به صلاح و انتقال مردمان از پرستش بندگان به پرستش خداوند متعالی که همه آنانرا آفرید، آورده است؛ وظیفه اسلام نیز با احکام و اخلاق و ارزشها و اصول و اوامر و نواهی که در خود دارد تضمین شکلگیری زندگی اجتماعی - انسانی سالمی است که در آن جایی برای ظلم و تجاوز و طغیان و غصب حقوق خلق و نیز مکانی برای خرافات و افسانه و دروغ و نیرنگ وجود ندارد؛ فراهم آوردن زندگیای است که هرکس را در جایگاه حقیقی خود قرار می دهد. خداوند (عز و جل) همان پروردگاری است که در برابر سخنش، سخن دیگری مطرح نیست و در پی حکم او، حکم حاکم دیگری جایی

ندارد. انسان نیز بنده‌ای است که به اراده خداوند عزوجل آفریده شده و مطیع اوامر و شیفته شریعت او و خشنود از قضا و قدر اوست و می‌داند که: "لا حول و لا قوة الا بالله" و "هیچکس را یارای آن نیست که آفریدگار را ملزم به چیزی سازد گو این چیز از هر عظمت و نیرو و قدرتی، برخوردار باشد."

خداوند سبحانه و تعالی نیز انسان را آزاد آفرید و وی را از موهبت عقل برخوردار ساخت تا بتواند در امور زندگی خود به داورى بنشیند و فرمانش داد تا عقل خود را در هر آنچه به او عرضه می‌شود بکار گیرد و عقل را شرط تکلیف قرار داد و هرگاه عقل نباشد یا از دست صاحبش تکلیفی نخواهد داشت و غیر مکلف بشمار خواهد رفت و نسبت به آنچه می‌کند در دنیا و آخرت، مسئول نیست. خداوند عزّ و جل همه خلق و بویژه انسان را به پرستش خود فرمان داده و از وی خواسته تنها او را بپرستد و او را از داشتن معبود دیگری برحذر داشت؛ این راه درست‌تر و مطمئن‌تر برای رهایی انسان از همه قید و بندهایی است که احاطه‌اش کرده‌اند و او را مرهون آفریده‌هایی چون خودش می‌سازد، بنا براین بندگی بندگان در برابر خداوند عزّ و جل به معنای آنست که آنها در برابر همه خلق خدا آزادند اینچنین، خداوند می‌خواهد که بندگانش آزاد باشند و جز برای او، بندگی نکنند و در این صورت، آزادگان واقعی‌اند.

بنابراین اسلام به عنوان دین الهی آمده تا برای بشریت، چندین مورد را تحقق بخشد از جمله:

- 1- اینکه مردم آزاد باشند و به بندگی کشیده نشوند.
- 2- اینکه پای‌بند آیینی چون آیین الهی تجلّی یافته در قرآن کریم باشند که صلاح آنها را تضمین کند.
- 3- اینکه در عرصه‌های مختلف زندگی از عقل خود چنان بهره‌برداری کنند که وضعشان را بهبود بخشد.
- 4- اینکه همه مردم برابر باشند و هیچ کس بر دیگری برتری نداشته و فخر فروشی نکند.
- 5- اینکه با یکدیگر در راستای بهبود وضع خود همکاری و همیاری داشته باشند «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (سوره مائده - 2) (و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید).
- 6- اینکه ایثار و فداکاری و نه آزمندی و حرص، ویژگی آنها باشد.

دشمنان آدمی:

رسیدن به سعادت در زندگی - که در اسلام از آن به مفهوم تقوی تعبیر شده است - راهی است که دشواری‌ها و موانع فراروی آن وجود دارد و در گذشتن از آنها نیازمند کوشش و شکیبایی و فداکاری‌های فراوانی است که گاه به حد فدا کردن جان نیز می‌رسد. زیرا انسان دشمنان زیادی دارد که برخی خارجی و برخی نیز داخلی یعنی از درون خود وی هستند؛ در این میان شیطان اولین دشمن آدمی است که با خود پیمان بسته که انسان را اغوا سازد و او را با زرق و برق بخشیدن به منکرات و محرمات و نفرت‌انگیز کردن واجبات و کارهای نیکو، از صراط مستقیم دور سازد و این نکته‌ای است که قرآن کریم در مورد ابلیس (لعنة الله علیه) یادآور شده آنگاه که از خدای خود خواست که، تا روز قیامت به وی فرصت دهد تا هنگامی که خداوند متعال به درخواست وی پاسخ مثبت داد گفت: «همه را فریب خواهم داد.»

ابلیس آفریده‌ای است که توان به وسوسه انداختن انسان را دارد و او نامرئی است و از درون انسان به سراغش می‌آید؛ بنابراین انسان همواره در معرض تهدید این خطر قرار دارد لذا باید از ابلیس برحذر باشد و برای رویارویی و مقابله با نیرنگها و وسوسه‌های او با پای‌بندی به آموزه‌های کتاب خدا و رهنمون‌های پیامبر گرامی‌اش در سنت‌ها، از خداوند متعال یاری جوید.

در وجود انسان، شهوتها و غریزه‌ها و نیازهایی نهفته که به آنها نیازمند است و جملگی بروی فشار می‌آورند تا اشباع شوند و به راههای مختلف برآورده گردند ولی انسان گاهی با وسایل مشروع یا باصطلاح حلال، قادر به برآوردن آنها نیست، دراینجاست که شیطان از این شهوت‌ها و غرایز و نیازها سوءاستفاده می‌کند تا او را به حرام درافکند.

دشمنانی که در خارج از انسان در برابر او صف بسته‌اند، مستکبران و مردمان ستمکار و طمع ورزانی هستند که می‌کوشند انسان را چه با ترغیب و تطمیع یا با تهدید - یعنی که کاری که فرعونها و صاحبان قدرت یا ثروت اندوزان و شهرت طلبان و شهوت پرستان و آزمندان دنیوی انجام می‌دهند - از راه راست دورسازند.

ابدی بودن کارزار

از اینروست که اسلام بر مسلمانان واجب ساخته که در برابر همه این مفسدان ایستادگی کنند و به جهاد و نبرد با آنان نیز پردازند حتی اگر این نبرد به هلاک خودشان بینجامد زیرا باز داشتن مفسدان جز با قدرت و اقتدار صورت نمی‌گیرد. خداوند متعال فرموده است: «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الدِّخَالِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (سوره انفال - 60) (و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت)

از آنجا که اهل شر همواره مترصد ضربه زدن و آسیب رساندن به اهل خیر و اهل ایمان هستند و از هر فرصتی برای سلطه بر آنها استفاده می‌کنند براهل ایمان واجب است که یکدم از خود غافل نشوند و زندگی خود را بر اساس کارزار حق و باطل تلقی کنند، این نکته‌ای است که پیامبر اکرم حضرت محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بدان اشاره کرده می‌فرماید:

«جهاد تا روز قیامت ادامه دارد.» هیچکس نمی‌تواند ادعاً کند که زمان جهاد سپری شده است؛ این دوره تا ابد باقی است.

کارزار افراد بشر با یکدیگر - هرچند در ظاهر به دلایل غیرمادی صورت پذیرد ولی علل و اسباب حقیقی آن صرفاً مادی یعنی: ثروت، سلطه و چیرگی است و هرچند برخی بکوشند آنرا کارزاری در مورد اصول، ارزش‌ها یا عقاید و دیگر اعتبارهای معنوی جلوه دهند ولی انگیزه اصلی یکی از همین مواردی است که ذکر شد.

از آنجا که اطماع، بر رفتارهای بشریتی که دارای رسالتی با اصول والا و آسمانی نیستند حکومت دارد، این طماعان و آزمندان سرانجام تبدیل به طاغوت می‌شوند.

از آنجا که صاحب رسالت‌های آسمانی و والا مامورند تا به احقاق حق و نفي ظلم و یاری مستضعفان و ایستادگی در برابر ستمگران پردازند ...

از آنجا که طاغوتها جز زبان زور و اجبار زبان دیگری نمی‌فهمند، درگیری و برخورد میان آنها و صاحبان رسالت‌های آسمانی، گریز ناپذیر است، زندگی پیامبران و فرستادگان نیز چنین بود و بهترین تصویر آن نیز مربوط به زندگی پیامبر اکرم حضرت محمد(صلي الله عليه وآله وسلم) است، زندگی در طول زمان به همین ترتیب تداوم یافته است: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» (سوره احزاب - 38) ([این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده.) «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (سوره فاطر - 43) (پس آیا جز سنت [و سرنوشت] شوم] پیشینیان را انتظار مدبرند و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.)

"الگو" و اختلاف آیین‌ها:

رسول گرامی اسلام(صلي الله عليه وآله وسلم) به گسترش دین در میان مردم با فراخوان گفتاری ایشان و بیان حقایق جهان هستی و زندگی پرداخت؛ بزرگان قوم از جمله مشرکان قریش در برابر او قد علم کردند آنها در آنزمان اهل مکه بودند لذا یاران آنحضرت (ص) و خود او را مورد شکنجه و آزار قرار دادند و از سرزمین و وطنش بیرون کردند، با مومنان و یاران وی نیز چنین کردند و سپس جنگهایی را علیه وی تدارک دیدند تا مانع از دعوتش شوند. او مأمور بود به پسندیده‌ترین شیوه دعوت خود را انجام دهد در همین راستا مومنان را به صبر و تحمل و هجرت فرمان می‌داد؛ آنها یکبار به حبشه و بار دیگر به مدینه منوره مهاجرت کردند تا سرانجام فرمان خداوند متعال چنین صادر شد: «أُذِّنَ لِلَّهِ أَنْ يُقَاتِلَ الَّذِينَ يَأْذَنَهُمْ أَنْ يُلْهِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَهْرِهِمْ لَاقَدِيرٌ» (سوره حج - 39) (به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.)

فرمان خداوند متعال به مومنان برای جنگ و درگیری تنها پس از آن صادر شد که کفار و مشرکان اصرار ورزیدند به زور مانع از رسیدن فراخوان وی به مردم شوند؛ در عین حال در فرمان الهی تأکید شده بود که در مسجدالحرام و آنگاه که مشرکان آغاز به جنگ نکرده باشند، شما آغازگر جنگ نباشید؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تُقَاتِلُوا هُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (سوره بقره - 191) (در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است.) بنابراین کشتار، آخرین مرحله جهاد است و تنها هنگامی به آن روی آورده می‌شود که به روش دیگری از جمله فراخوان و دعوت و گفتگو، هدف مورد نظر

تحقق پیدا نکند.

این نکته با فطرت انسانی نیز موافقت دارد و برخلاف نظر آنهایی است که مدعیند کشتار و جنگ، شیوه اصلی دعوت و تبلیغ رسالت اسلام است؛ این نظریه زیان فراوانی به اسلام رسانده و چهره درخشان آنرا در نگاه بسیاری از مردم مشوه ساخته

است و چنین نشان داده که اسلام دین کشت و کشتار و تروریسم است.

بدین ترتیب بجای اینکه مسلمان بکوشد تا با استدلال و برهان و ارایه حجّت و گفتگو، کافران را به سمت دین و از گمراهی به هدایت رهنمون شود وظیفه و مأموریت او قتل کافران و پایان بخشیدن به زندگی آنان یا اجبارشان به ایمان – آنهم برخلاف گفته قرآن مجید «لا کره فی الدین» – شده است، اسلام شریعتی الهی است و متن اساسی آن قرآن کریم و از سرچشمه خداست، همه دیگر متون دینی اعم از سنت مطهر نبوی(ص) – که علما اتفاق نظر دارند در توضیح و تشریح کتاب خدا و تفسیر آنست – تا دیدگاههای فقها و مفسران و اصولیها و دیگرانی که به گونه ای از این متن مقدّس بهره گرفته اند، به گرد قرآن می چرخند و مشروعیت و حقانیت خود را از آن می گیرند.

سنت شریف نبوی نسبت به دیگر متون، این امتیاز را دارد که از پشتوانه وحی برخوردار است و از سوی کسی صادر شده که بیان محتوای قرآن به وی واگذار شده است و این برخلاف دیگرانی است که عقل و فهم خود را بکار می گیرند و نتیجه کار و فعالیتشان می توان درست یا نادرست باشد و این همان نکته ای است که امام "مالک بن انس الاصبیحی" که در نزدیکی ضریح پیامبر اکرم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) جلسه درس خود را تشکیل می داد، می گفت: «همه مردم می توانند درست یا غلط بگویند مگر صاحب این مقام.» و به قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) اشاره می کرد. لذا ما معتقدیم که تمامی ثروت فقهی و کل تفاسیر موجود برخاسته از فهم و درک بشری از احکام دین و به بیان درست تر فهم و درک متن الهی و بیان نبوی است، سایر علوم اسلامی نیز چنین است.

از اینجاست که اختلاف در فهم متون در پی اختلاف برداشت ها یا بنابر ثبوت یا عدم ثبوت دلیل و یا بنابر اختلاف فرهنگ ها و محیط ها و تجربه های انسانی یا بنابر عوامل فراوان دیگری – که در اینجا مجال برشمردن آنها نیست – مطرح گردید؛ لذا باید پذیرفت که مسلمانان، جملگی یک تجربه نداشته اند و از درک و برداشت واحدی برخوردار نیستند. آنها دارای دیدگاههای فرهنگی و اجتماعی و عرفی گوناگونی هستند که همه اینها بر تجربه های ایشان مؤثر واقع شده است. اختلاف مذاهب فقهی و مکتب های فکری و

اعتقادي نیز بهترین دلیل این مدعاست.

می‌دانیم که دولت اسلامی که همزمان با تمکین دعوت اسلام در مدینه منوره تشکیل شد پس از دوره پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) درگیری‌های متعددی بخود دید؛ دولت مدینه، دولت نجف، دولت دمشق و دولت بغداد درگیری‌هایی با یکدیگر داشتند؛ انقلاب‌ها و قیام‌ها و حرکت‌های اصلاحی، تقسیم و دولت‌های کوچکتر درون دولت واحد و دولت‌های مستقل از دولت مرکزی و دیگر انواع درگیری‌ها و مبارزات مطرح بود که خود نشان می‌دهد مسلمانان تجربه‌های مختلف، متنوع و متعدد دینی از سرگذرانده‌اند و هر تجربه نیز محکوم به شرایط ویژه زمانی و مکانی و مردمان خود بود.

این امر ما را به نکته مهمی رهنمون می‌گردد و آن اینکه اسلام مردم را – مادام که افعال آنها با اصول ثابت کتاب و سنت نبوی مغایرت نداشته باشد – در امور دنیوی به انجام عمل معینی وادار نمی‌سازد و همه کارهایشان به خودشان واگذار شده تا طبق دین و آداب و اخلاق آن عمل کنند؛ رهنمود الهی نیز آنچنانکه در سوره الشوری آمده است: «و امرهم شوری بینهم» می‌باشد؛ وقتی شورا صورت گرفت و به نظر بهتری رسیدند که با دین همخوانی بیشتری دارد همانرا عمل کنند و البته باید خاطرنشان ساخت که شورا نیز نوع بخصوص و نحوه واحدی ندارد زیرا کیفیت آن بسته به شرایط زمانی و مکانی و محیط است و جنبه مهم آن حصول نتیجه درستتر و بهتر است.

حاکمان مسلمانان نیز در طول زمان بر این آیین و شیوه عمل و بر رفتار و منش معینی نبوده‌اند؛ گروهی به عنوان اصلاحگر توصیف شده‌اند و گروهی دیگر به فساد معروف گشته‌اند و عده‌ای نیز به صفات دیگری به لحاظ رفتار حکومتی وصف شده‌اند که با توجه به روند سیاسی می‌توان به این نتیجه رسید که رفتار و کردار آنها غالباً به زیان اسلام بوده و به آن آسیب رسانده و به عبارت دیگر شیوه عمل آنها به دینداری بطورکلی زیان رسانده و کمترین کمکی به باور مردم به پایبندی آنها به احکام دین نکرده است.

اسلام و قدرت :

جنبه مثبت مسئله در اینست که مردم درک می‌کنند که اقدامات و کردار حاکمان هیچکدام دلیل بر اسلام نیست و در نتیجه اگر این اقدامها طبق احکام دین باشد پذیرفته می‌شود و چنانچه مخالف با احکام دین باشد پذیرفته نمی‌شود؛ گو اینکه حاکمان همواره می‌کوشند اقدامات خود را جنبه شرعی ببخشند و با خرید برخی علمایی که آنها را "وعاظ السلاطین" می‌نامند، کارهای خود را توجیه دینی و شرعی کنند ولی

مشروعیت دینی این دسته از علما نیز بیشتر زیر سؤال بوده و بجای اینکه عالم یا روحانی موصوف، به اقدام‌های سلطان جنبه شرعی دهد، همراهی روحانیان درباری با حاکم، مشروعیت آنها را زیر سؤال می‌برد.

تجسم اسلام در یک دولت به شکل‌گیری رابطه ذهنی نزد بسیاری از مسلمانان انجامید که براساس آن دولت و اسلام را دو یار ازهم جدانشدنی تلقی می‌کرد. به نظر این دسته از مسلمانان، شکست و نابودی یا فروپاشی هر دولتی به عنوان مصیبتی است که بر اسلام نازل می‌شود حال آنکه می‌دانیم پیامبراکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) در حدیثی فرموده است: «بدانید و آگاه باشید که قدرت و قرآن از هم جدا می‌شوند شما به هر سویی که قرآن است، بگردید.» در این حدیث اشاره صریحی به ضرورت عدم ارتباط قدرت و قرآن [و اسلام] وجود دارد. پایان خلافت عثمانی بدست اروپایی‌ها و همکاران مسلمان ایشان، پایان مرحله تاریخی‌ای بود که برای صدها سال بدرازا کشید و در عین حال آغازگر مرحله نوینی بود که جهان اسلام در آن به کشورهای کوچک و پراکنده‌ای تقسیم شد که بخش اعظم آنها تابع کشورهای غیراسلامی بودند و مرزهای جغرافیایی و نظام سیاسی آنها نیز – که در اصل براساس جدایی دین و دولت شکل گرفته بود – بر آنها تحمیل شده بود. گو اینکه بیشتر قوانین اساسی این کشور این عبارت را شامل می‌شود: «اسلام یکی از منابع اصلی قانونگذاری است.» یا عبارت: «دین دولت، اسلام است.» را در خود داشت.

جهان عرب و اسلام در همه ابعاد به عقب‌گردهای خود ادامه داد و سطح زندگی در آن چنان پایین آمد که شکاف عمیقی میان سطح درآمد در کشورهای غربی و میزان درآمد در جهان اسلام، بوجود آمد؛ نظریه‌های سیاسی و اقتصادی وارداتی نیز در ارایه راه‌حل به خلقهای جهان اسلام برای برون‌رفت از این مشکلات، موفقیتی بدنبال نداشتند لذا خلقها به دنبال جانشین‌هایی برای نظریات مزبور برآمدند که اسلام یکی از آلترناتیوهای سیاسی گردید.

از آنجا که اسلام یک نظریه سیاسی نیست بلکه دینی است که شامل نگاه همه‌جانبه‌ای به همه جنبه‌های زندگی است و دارای دو بعد: ایدئولوژیک (نظری) – که آنرا عقیده می‌گویند – و بعد تشریعی عملی که همان شریعت و در جهت بنای جامعه و اخلاقی مربوط به رفتار فردی و اجتماعی و گروهی است، به این دلیل گرایش اسلامی با دیگر گرایش‌های سیاسی که به جنبه‌های زندگی سیاسی می‌پردازند و کاری به جنبه‌های اخلاقی، رفتاری و عبادی ندارند، متفاوت است. این بدان معناست که پای‌بندی به گرایش اسلامی سیاسی بدون پای‌بندی به سایر جنبه‌های آن، معنا و مفهومی ندارد و آدمی را در برابر مسئولیت‌هایی به ازای خود و در برابر جامعه قرار می‌دهد و بطور خلاصه اینکه اسلام به معنای مسئولیت به تمامی معانی این واژه است.

وقتي از اسلام سخن مي‌گوئيم كاملاً درك مي‌كنيم كه ما از منظومه‌اي سخن مي‌گوئيم كه چون ديگر نظريات سياسي، با جامعه ما بيگانه نيست؛ اين منظومه مرجعيت اصلي بخش اعظم رژيم‌هايي را كه بر اين منطقه از هنگام بعثت پيامبر اكرم حضرت محمد بن عبد الله (صلي الله عليه و آله وسلم) تا فرارگرفتن سرزمين‌هاي اسلامي زير يوغ استعمار غرب در ابتدای قرن بيستم ميلادي، حكمروايي داشتند، تشكيل مي‌داد.

تأثير و تأثر انديشمندان مسلمان:

با نزديكي پاين خلافت عثماني و درك شماري از انديشمندان بر اينكه اين امپراتوري در حال زوال و سقوط است، شماري از انديشمندان اسلامي برنامه‌هاي سياسي خود را چه براي اصلاح يا جاگزيني حكومت عثماني، ارايه دادند؛ بيشتر اين پروژه‌ها از سوي كساني مطرح شده بود كه تحت تأثير اندیشه‌هاي مطرح در اروپاي آنروزگار بودند لذا نظريه‌هاي آنان شامل نوعي ادغام نظريه‌هاي اسلامي با نظريه‌هاي اروپايي بود به اين اميد كه اين ادغام، نقطه حركت نيرومند جامعه مسلمان براي سازماندهي و پيشرفت براساس آنها باشد. اين انديشمندان پيشگام نه از خاستگاه قرائت تجربه‌هاي گذشته اسلامي يا خاستگاه شالوده‌اي از ارزش‌ها و اصول اسلامي، بلكه تحت تأثير واكنش‌هاي حاصله در اين ميان بودند. شماري از پيشگامان اندیشه سياسي اسلام كه در پي اظهار وجود در برابر اندیشه سياسي غرب بودند چنين وصفي داشتند. با هر طرح و برنامه‌اي كه غربي‌ها در سياست مطرح مي‌ساختند آنها به جستجوي متون و كنكاش در آنها مي‌پرداختند تا ثابت كنند آنچه غربي‌ها مي‌گويند و عنوان مي‌كنند در اسلام نيز وجود دارد يا اسلام به آنها اشاره کرده است؛ در اين راستا و طبق نظريه ضرورتهاي پنج‌گانه اي كه "الجويني" (امام الحرمين) و "الشاطبي" (صاحب المقاصد) بدانها اشاره کرده‌اند، شورا را در برابر دموكراسي، و حفظ مال و ثروت را در ازاي ليبراليسم قرار دادند.

برخي از آنها نيز صحبت از سوسياليسم اسلامي (در برابر كمونيسم) بميان آوردند و در اين ميان تجربه صحابي "ابودرغفاري" و اختلافي كه با عثمان بن عفان خليفه سوم داشت را مطرح ساختند.

از ميان اين پيشگامان كساني چون: "خيرالدين التونسي" و "جمال الدين اسدآبادي افغاني" و "محمد عبده" و "رشيد رضا" و "عبدالرحمن الكواكبي" و سپس "حسن البنا" و "ابوالاعلي المودودي" و "ابوالحسن الندوي" و بعد از آنها "سيد قطب" مطرح شدند. از ميان انديشمندان نيز روحاني برجسته‌اي مطرح شد كه مسايل اندیشه سياسي و اقتصادي در اسلام را مورد بحث قرار داد و صاحب اجتهاد بود و "سيد محمد باقر صدر" (قدس سره) نام داشت كه تأثير فكري بسيار برجسته‌اي بجاي گذاشت. مهمترين شخصيتي

که در مسئله اسلام سياسي برجستگي خاصي پيدا کرد ، فقيه انقلابي و مجاهدي بود که جنبش فکري و فقهی و سياسي عملي را رهبري کرد و اقامه دولت اسلامي و جامعه اسلامي را وجهه همت خود قرار داد و اين پروژه تا حدّ زيادي نيز موفق شد به اهداف خود نایل آيد. او کسي نيست جز "امام روح‌اﻻﻩ موسوي خميني" (قدس سره الشريف) که در سرنگوني رژيم شاه و تأسيس جمهوري اسلامي ايران تحت رهبري ولايت فقيه، موفق گرديد.

پرسش‌هايي پيرامون بيداري اسلامي:

آيا مدعيان تأسيس جامعه‌اي تحت حاکميت اسلام توانسته‌اند در جهان اسلام افکار عمومي را ايجاد کنند که اين ایده را وجهه همت خود قرار دهد و از آن حمايت کند و در جهت تحقق آن بکوشد؟

اين پرسش را به عنوان پيش‌درآمي براي بحث موضوع بيداري اسلامي مطرح مي‌سازيم و براي رسيدن به پاسخي به اين پرسش که آيا بيداري حقيقي اسلامي وجود دارد يا اين اوضاع چنان نيست که بتوان از آن به عنوان بيداري سخن گفت، مي‌گويم که ما به لحاظ عاطفي بسيار خوشوقتيم خاطرنشان سازيم بيداري اسلامي وجود دارد و به عنوان دست‌اندرکار برقراري جامعه‌اي اسلامي، بسيار خشنود مي‌شويم تحليل‌هايي را بشنويم که نتيجه‌گيري‌هاي آنها وجود بيداري اسلامي است.

چه بسا نتايجي که حرکت‌هاي مردمي در کشورهايي چون : مصر و تونس و مراکش دنبال آورد و به پيروي اکثريت کرسی‌هاي پارلمان از سوي احزاب و جنبش‌هايي انجاميد که پروژه‌هاي سياسي اسلام را به عنوان برنامه‌هاي خود در نظر گرفته بودند نشان مي‌دهد که خلقها در جهان عرب و اسلام بيشتر تمايل به رژيم‌هايي دارند که بر اساس آيين اسلام و اندیشه‌ها و نظريات برگرفته از کتاب خدا و سنت رسول خدا(صلي‌اﻻﻩ عليه و آله وسلم) فعاليت مي‌کنند. ترديدي نيست که تجربه انقلاب اسلامي ايران که امام خميني (قدس سره الشريف) آنرا رهبري کرد و الگوي بسيار شايسته و خوبي براي ناظران بي‌طرف و بدون پيشداوري‌هاي نژادي يا مذهبي بود همچنانکه اقبال مردم ترکيه در اعطاي اکثريت آراي پارلماني به حزب عدالت و توسعه با ريشه‌هاي اسلامي نيز دلالت‌هاي روشني بر گرايش مردم ترکيه به خستگي و دلزدگي از لائيسم جزم‌اندیش حاکمان نظامي آتا‌تورکي است که به عنوان نگبانان لائيسم آتا‌تورکي گمارده شده‌اند.

ولي بيداري اسلامي چيست و اينک در کجا قرار دارد؟

وقتي صحبت از بيداري اسلامي مي‌کنيم سخن از حرکت بزرگ و فراگيري بميان مي‌آوريم که مي‌خواهد و مي‌کوشد که اسلام تنها مرجعيت زندگي سياسي و اقتصادي و اجتماعي در جامعه مسلمان و امت اسلامي باشد؛ اين جنبش امروزه در بيشتر مناطق جهان اسلام موجود و فعال است ولي پرسشي که مطرح مي‌شود در مورد توان اين جنبش در ايجاد تغييرات جدّي و تأثيرگذاري بر سوق جامعه به پذيرش اسلام به عنوان مرجعيت قانوني و حقوقي در کنار مرجعيت ايماني آنست؛ پرسش دومي که ناگزير بايد مطرح شود اينست: آيا جنبش‌ها و احزاب و عناصر بيداري اسلامي از آنچنان وحدتي در ديدگاهها و اهداف و راهبرد برخوردار هستند يا در حدّ تناقض با يکديگر اختلاف نظر دارند؟

و پرسش سوم و آخر نيز در مورد چگونگي يا امکان تميز جنبش‌هايي که اسلام و ارزش و اصولي آنرا به عنوان هدفهاي والاي خود پذيرفته و آنرا مرجعيت جامعه و دولت و روابط با ديگران تلقي مي‌کنند و بحق بخشي از بيداري اسلامي حقيقي هستند از جنبش‌هايي است که اسلام را به عنوان هدف صوري خود و به عنوان پوششي براي اهداف مادي يا سلطه‌اي ديگري در نظر گرفته‌اند.

پاسخ به اين پرسش‌ها و پرسش‌هاي ديگري که ممکن است در حين بحث مطرح شوند در واقع به معنای پاسخ به اشکالهاي فراواني است که به علت شرايط منطقه‌اي، محلي و بين‌المللي و نيز به دليل تهديدهايي که بيداري اسلامي براي منافع قدرتهاي جهاني با نفوذ و مسلط بر بزنگاههاي جهان سياست و اقتصاد و ماليه و علمي و حاکم بر سرنوشت و زندگي خلق‌ها، مطرح مي‌شود.

پاسخ به پرسش نخست مربوط به توان بيداري اسلامي در ايجاد تغيير و اثرگذاري، از ديدگاه ما کاملاً مثبت است؛ اسلام در خود نيروي بسيار بزرگي براي انگيزش خلق دارد که در ايدئولوژي‌هاي ديگر هرگز وجود ندارد زيرا اولاً دربرگيرنده همه جنبه‌هاي زندگي است و ثانياً تأثيرات آن در دنيا و آخرت است زيرا فداکاري‌هاي مسلمان داراي پاداشي هم در دنيا و هم در آخرت است حال آنکه سرنوشت فرد غيرمسلمان تنها در دنيا رقم مي‌خورد.

ولي آنچه نبايد از آن غافل باشيم اينکه بيداري به معنای حرکت در خط کارزار با نيروهاي زبان‌ديده از موفقيت بيداري اسلامي است؛ اين قدرتها از امکانات مادي و معنوي هنگفتي برخوردارند که به اين سادگي نمي‌توان با آنها مقابله کرد؛ پول و سلاح و تبليغات و رسانه‌ها را در اختيار دارند و مي‌توانند حقايق را واژگونه نشان دهند و وجدان بسياري را بخرند و مردم را فریب دهند.

به همين دليل مي‌بينيم که بيداري اسلامي در يک‌جا پيشرفت مي‌کند و در جاي ديگري با ناکامي روبرو

می‌شود و بنابراین نمی‌توان حاکمیت‌های پیروزی یا ناکامی را تعمیم داد. دست‌اندرکاران اسلامی وظیفه دارند شکیبایی کنند و از تجربه‌های دیگر استفاده نمایند و عبرت‌های لازم را بگیرند و شیوه‌های کار و فعالیت خود را چنان متحول سازند که بتوان از میان شکاف‌های فراوان وارد شد و از نقاط ضعف دشمنان اسلام در جهت تحقق هدف‌های مشروع خود بهره‌برداری نمود.

تجربه‌ها به ما آموخته که هرگز از رویارویی مایوس نشویم و طبق آیه کریمه زیر عمل کنیم: «وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَلَا تَهْمُوا بِأَلَمِ مَنْ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرَوْكُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرَوْنَكُمْ» (سوره النساء - 104) (و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نوزید اگر شما درد مد‌کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد مد‌کشید درد مد‌کشند و حال آنکه شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند.)

ما در مقاومت اسلامی لبنان [حزب‌الله] تجربه‌ای داریم که بیانگر بالاترین سطح بیداری در جهاد علیه دشمن صهیونیستی است بگونه‌ای که این مقاومت توانست در سال 2000 میلادی ارتش رژیم صهیونیستی را از لبنان بیرون کند و در تابستان 2006م. نیز شکست سختی بر آن وارد نماید [جنگ 33 روزه].

اینک رهبری مقاومت اسلامی لبنان به بالاترین سطح خود در کسب احترام و ستایش خلق‌ها رسیده و در جهان عرب و اسلام، رهبری آن چنان جنبه مردمی و محبوبی پیدا کرده که ایالات متحده آمریکا و اسرائیل و هم‌پیمان‌های آنان را کاملاً سردرگم و ناراحت کرده و در هراس از تعمیم این الگو قرار داده است و کار بجایی رسیده که آمریکا از زبان "جفری فیلتمان" معاون وزیرخارجہ آمریکا در برابر کنگره این کشور، خواهان بودجه‌ای بیش از پانصد میلیون دلار آمریکا برای مشوّه‌سازی چهره مقاومت و رهبری آن در جهان عرب و اسلام شده است و عملاً نیز این مبلغ اعلام شده برای خرید وجدان روزنامه‌نگاران و ارباب جراید و تحلیلین سیاسی و به منظور نشر اکاذیب و افترا علیه مقاومت هزینه شده است و بخش اعظم این دسته محللان و روزنامه‌نگاران، اقدام به طرح آشکار سلاح اختلاف‌های مذهبی به منظور نشر نفرت و کینه علیه پاکترین و جوانمردانه‌ترین پدیده جهان اسلام در دو قرن گذشته و حال، نموده‌اند.

وحدت یا اختلاف دیدگاه‌ها و اهداف؟

جنبش‌های اسلامی که مدعی‌اند بخشی از بیداری اسلامی در جهان را تشکیل می‌دهند، در دیدگاه‌ها و اهداف

خود وحدت ندارند. در استراتژی خود همچنانکه در تاکتیک‌ها، با یکدیگر اختلاف دارند و با همدیگر براساس شالوده‌های فکری، مذهبی، فقهی و نژادی تقسیم‌بندی می‌شوند کما اینکه برپایه سیاسی و شخصی نیز قابل تقسیم‌بندی هستند و بنظر می‌رسد همکاری میان آنها بنابر همین دلایل یا برخی از آنها غیرممکن باشد.

آنها در مورد چگونگی انتقال جامعه از حالت غیراسلامی یا عدم توجه به اسلام به حالت اسلامی و گرایش به اسلام یا درخصوص نحوه رویارویی با دشمنان دیدگاه‌های جامع و یگانه‌ای ندارند؛ آنها حتی در این مورد که دشمن کیست و دوست کدامست و رقیب کیست و هم‌پیمان چه کسی است اتفاق نظر ندارد.

برخی از این جنبش‌ها به یکدیگر به عنوان دشمنانی و نه رقبایی می‌نگرند که حتماً باید آنها را از میان برد و تصویر و آوازه آنها را خدشه‌دار ساخت. به عنوان مثال می‌توان حرکت‌های صوفیگری، سلفی، وهابی و شیعی و اخوان‌المسلمین و تحریری‌ها یاد کرد. کار برخی از این جنبش‌ها بجایی رسیده که یکدیگر را تکفیر می‌کنند حال آنکه تکفیر آنچنانکه همه می‌دانند در مورد کسانی بکار می‌رود که با ارتداد خود، از اسلام روی برمی‌گردانند و معمولاً نیز کسی که تکفیر می‌شود خون و عرض و مالش حلال می‌گردد. چیزی که در افغانستان میان طالبان و دیگر سازمان‌های مجاهدین افغانی یا در پاکستان و عراق مطرح است و می‌بینیم که در این کشورها کسانی به انفجار خود در مساجد و حسینیه‌های پر از نمازگزاران مسلمان منفجر می‌شود و منجر به فجایع انسانی بسیار وحشتناکی می‌گردد. در مورد مردم سومالی نیز چنین است برخی از اینان خون مخالفان مسلمان خود را نیز مباح می‌شمارند و اقدام به کشتن آنها می‌کنند و در این راستا هیچ اشکالی در همکاری با غرب کافر و یاری گرفتن از آنها برای مبارزه با مسلمانان نمی‌بینند.

چگونه نیروهای بیداری اسلامی را از سوءاستفاده‌کنندگان از اسلام تمیز دهیم؟

به رغم آنچه در مورد جنبش‌های بیداری اسلامی و مشکلات و اختلاف‌های حاصل میان آنها بیان کردیم، برآنیم که همه اینها برخاسته از سوءتفاهم یا بدشانسی و بی‌تدبیری یا حاصل توطئه‌هایی است که برای اختلاف‌اندازی میان مسلمانان چیده می‌شود و دشمنان اسلام آنها را دنبال می‌کنند و مسلمانان را در چشم برادران خود کافر یا منحرف تصویر می‌کنند. مسئله به این سادگی هم نیست؛ این مشکلی است که برای حل، نیازمند وقت و کوشش فراوانی است.

بهرحال تمیز جنبش‌هایی که فعالیت‌های آنها بمثابه رشد و توسعه بیداری اسلامی است و اندسته

جنبش‌هایی که با گفته‌ها و اعمال خود به این بیداری آسیب وارد می‌کنند، کار چندان آسانی نیست؛ ما درک می‌کنیم که هرطرف دارای شرایط و معیارهای گوناگون خود در تعیین مسیر حرکت در چارچوب بیداری اسلامی است و این نکته برکسی پنهان نیست و بر ما هم پنهان نیست که هرکس خود را بخشی از بیداری اسلامی می‌داند زیرا جنبش آینده‌ساز این امت بشمار می‌رود.

بیداری اسلامی حرکت فرد یا یک سری افراد نیست؛ اقدام مجموعه‌ای است که فعالیت‌های آن با ابعاد گوناگونی که بخود می‌گیرد با همدیگر متکامل و فراگیر می‌شود؛ این مجموعه حتماً باید مؤثر، فعال و انقلابی باشد و بتواند کاری انجام دهد و گستره اثرگذاری آن باید بسیار گسترده و وسیع باشد بگونه‌ای که نتوان آنرا محاصره یا در نطفه خفه کرد.

همچنانکه باید آزاد و غیر وابسته به آنچه با اسلام و ارزش‌ها و اصول آن در تناقض است، باشد. لذا نمی‌توان پذیرفت که برخی گروه‌هایی که خود را منتسب به اسلام می‌دانند و در عین حال در پیوند با سلطان جائر محلی یا وابسته به نیروهای بیگانه استکباری می‌باشند و با آنها هم پیمانی ظاهری و علنی یا پنهان و غیر علنی دارند، بخشی از روند بیداری را تشکیل می‌دهند.

همچنانکه با همان شک و تردید به نیروهای نگاه می‌کنیم که خود را ریشه‌ای تلقی می‌کنند و برخی از آنها خود را جنبش "مادر" در روند بیداری می‌شمارند حال آنکه دیده‌ایم همین نیروها با کشورهای استکباری یا نیروهای طاغوتی محلی به منظور رسیدن به قدرت و به زیان اصول و ارزش‌ها و تاریخ درازی از شعارهای پرزرق و برقی که یکباره از آنها دست کشیده شده و از صحنه کارزار برداشته شده‌اند، زد و بند کرده و به سازش رسیده‌اند.

و در مورد رسانه‌هایی که خود را رسانه‌های بیداری اسلامی می‌شمارند و در عین حال مدام اقدام به انتشار تفرقه و درگیری و ضربه زدن به پایه‌های وحدت اسلامی می‌کنند، باید گفت اینگونه رسانه‌ها از سوی نیروهای دشمن اسلام و بیداری اسلامی بودجه‌های مشکوکی دارند و مورد حمایت قرار می‌گیرند و اینک باید پرسید: آیا باز هم می‌توان گفت رسانه‌های بیداری اسلامی هستند؟

ما تردیدی نداریم که برخی، به این نتیجه رسیده‌اند که آینده، متعلق به اسلام است لذا در حمل شعارهای مربوط به اسلام، تجارت سودمند و سرمایه‌گذاری خوبی یافته و به همین دلیل به روند بیداری اسلامی پیوسته‌اند تا مگر به چیزهایی که می‌خواهند برسند یا برآن تأثیر بگذارند و آنرا از خط خود منحرف سازند و درگیر مشکلات و گمراهه‌ها و بیراهه‌هایی سازند که آنرا از ایفای نقش مؤثر خود باز

دارد.

از اینجاست که معتقدیم روند بیداری اسلامی در حال حاضر، چندان پاک و معصوم نیست و خوب و بد و سره و ناسره در آن وجود دارد. وظیفه ما ایجاب می‌کند تا معیارهای مشخصی برای تمیز اصل از ناصصل و سره از ناسره، در نظر گیریم.

پیش از تعیین این معیارها، باید معنای بیداری را روشن سازیم. بیداری در لغت به معنای هشیاری پس از خواب برخاستن، متوجه شدن و ... است.

بیداری در عرصه‌ای که از آن صحبت می‌کنیم متوجه شدن امت یا بخش بزرگی از امت نسبت به آنچیزهایی است که برای نهضت خود و بدست آوردن عزت و کرامتش و آنچه زندگی شرافتمندانه‌ای برای او فراهم می‌آورد - یعنی اسلام به عنوان عقیده، شریعت، قانون و قانون اساسی - نیاز دارد؛ چیزی که از آن غافل مانده بود و در عرصه‌های مختلف زندگی به موارد دیگری پناه برده بود.

ولی امروزه، امت‌رهای خود را از آنچه در آن قرار دارد و رنج‌هایی که می‌برد در همین اسلام می‌بیند؛ این دیگر یک احساس یا تمایل یا ایده یا نظریه صرف نیست، تحولی واقعی و روند عملی و ملموس است و اینک پیامدهای مثبت خود را ارایه داده و به پدیده قابل توجهی تبدیل شده است. اگر خواسته باشیم معیارهای صحیحی را مشخص سازیم باید موارد اختلال و نقاط ضعفی را که بیداری اسلامی در پی اصلاح یا تغییر آنهاست، مشخص سازیم. بنابراین باید دید واقعیت اسلامی چیست و چه انتظاری از آن می‌رود؟

آفت‌های جهان اسلام:

جهان اسلام جغرافیای بسیار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهد که از باختر دور در مرزهای اقیانوس اطلس تا اندونزی در خاور دور بر اقیانوس آرام گسترده است و مجموع جمعیت آن بالغ بر یک ششم جمعیت کرده خاکی است و سرزمین آن سرشار از ثروتهای هنگفتی است که در صورت کاربرد درست و توزیع عادلانه و سرمایه‌گذاری مناسب، می‌تواند رفاه و سعادت خلقهای اسلامی را تأمین یا دست کم از دایره فقر و نیازمندی کنونی‌اش برهانند.

با اینحال خلقهای جهان اسلام زیر یوق سلطه ملل دیگری قرار دارند که به غارت و چپاول منابع آنها

می‌پردازند و مانع از پیشرفت و توسعه آنها در همه ابعاد و بویژه ابعاد علمی و فنی و بهداشتی می‌گردند. و علاوه بر این یک سوی بیماری‌های داخلی و آفات و امراض اجتماعی و سیاسی نیز وجود دارد . در بر شمردن آنچه جهان اسلام از آن رنج می‌برد می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- 1- تجزیه طلبی، مبارزه و پراکندگی .
- 2- وابستگی و دنباله‌روی و فقدان تصمیم‌گیری و اراده آزاد.
- 3- فقر و عقب ماندگی اجتماعی در تمامی ابعاد.
- 4- وادادگی اخلاقی و دوری از ارزش‌های اسلامی.
- 5- تن دهی به دیکته دشمنان در عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی.
- 6- چیرگی قدرتهای خارجی و تحکم آنها بر ثروتهای امت اسلامی و خلقهای مسلمان.
- 7- انگشت گذاردن بر اختلاف‌های مذهبی میان مسلمانان، تکفیر و فتنه‌انگیزی‌ها و درگیری‌های برخاسته از این اختلاف‌ها.
- 8- اختلاف‌های نژادی، کشوری و دینی.
- 9- ضعف همکاری و هماهنگی میان کشورهای اسلامی و ناکامی سازمانهای منطقه‌ای در تحقق سطح معقولی از همکاریو هماهنگی.
- 10- جنگ‌های رسانه‌ای که فضای میان مسلمانان را زهرآگین می‌کند و دشمنی‌ها و فتنه‌های تازه‌ای می‌آفرینند.
- 11- ورشکستگی علمی و فنی جهان اسلام.
- 12- فرد گرایی طاغوت منشانه حکام جهان اسلام و برتری طلبی‌های توخالی آنها.

این مشکلات و آفاتی که یاد کردیم عنوانهایی هستند که زیر هر کدام، جزئیات بیشتری می‌تواند جای گیرد که در این جا فرصت پرداختن به آنها نیست.

بنابراین ما امتی هستیم که واقعاً عقب مانده‌ایم و در پایین‌ترین پله نردبان پیشرفت و تمدن قرار داریم؛ عقب ماندگی با اسلام و اهداف و آماج‌های آن در تضاد است. اسلام عقب ماندگی را رد می‌کند و به تغییر آن فرامی‌خواند. لذا ما می‌گوییم اسلام ضامن شکل دهی به انسانی است که می‌تواند واقعیت عقب مانده کنونی را تغییر دهد و آنرا به واقعیت پیشرفته و توسعه یافته‌ای تبدیل نماید.

ما تهمتی را که لائیک‌ها به اسلام می‌زنند و مدعیند که اسلام باعث عقب ماندگی مسلمانان است نمی‌پذیریم، آن تهمتی را نیز که ملحدان زده و دین را افیون ملت‌ها دانسته‌اند رد می‌کنیم.

معیارهای درست بیداری اسلامی :

معیار نخست: عدم پذیرش بازگشت به جز اسلام به عنوان آیین زندگی.

معیار دوم: کوشش در راستای وحدت امت اسلامی و نفی هرگونه تفرقه براساس مذهبی، نژادی، زبانی یا منطقه‌ای.

معیار سوم: نفی ارتباط داشتن یا کرنش در برابر شرق یا غرب در همه عرصه‌های زندگی.

معیار چهارم: نفی و مقاومت در برابر هرگونه اشغالگری و تجاوز و عدم پذیرش هر نوع سازش.

معیار پنجم: موضعگیری در برابر اشغال فلسطین و مسئله مردم فلسطینی. فلسطین سرزمین عربی اسلامی است که باید آنرا آزاد کرد و یهودیان آمده از خارج را از آن اخراج نمود و هرگونه معاهده یا توافقنامه‌ای که متضمن کمترین امتیازی از خاک فلسطین برای یهودیان باشد را رد کرد.

بیداری اسلامی: نمونه "ایران"

ما معتقدیم تجربه‌ای که ایران اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سره الشریف) از سرگذرانده نمونه و الگوی شایسته‌ای است که می‌تواند برای بیداری اسلامی الگو قرار گیرد.

ایران در زمان محمدرضا شاه پهلوی از همان بحرانها و مشکلاتی رنج می‌برد که جهان اسلام در حال حاضر از آنها رنج می‌برد و پیش از این بدانها اشاره کردیم.

علما و مبلغان در ایران کوشیدند تا افکار عمومی مردم این کشور، ایده بازگشت به اسلام به عنوان مرجعیتی برای راندگی سیاسی و اجتماعی را همگانی کنند و بیداری اسلامی موفق شد انقلابی در همین راستا راه اندازد که به طغیان شاه و نظام حکومتی مزدور، نوکر و وابسته به آمریکا پایان بخشد و رابطه با قدرتهای استکباری را قطع کرد و ملت ایران را بر اساس ارزشهای اسلامی، وحدت بخشید و به وابستگی بیگانه – هر که باشد – پایان داد و مشارکت مردم در حکومت و اداره کشور را تحقق بخشید و ملت ایران با انتخابات به عنوان راهی برای رساندن نمایندگان خود به مجالس نمایندگی و اجرایی، آشنا شد و انقلاب ایران در مسیر پیشرفت علمی و فناوری قرار گرفت و امروزه پایه پای کشورهای پیشرفته علمی قدم برمی‌دارد و به استفاده صلح‌آمیز از نیروی هسته‌ای می‌پردازد و در این میان می‌توان گفت در بعد علمی بسیار پیشرفته‌تر است. ایران با نیروهای استکبار جهانی رویارویی می‌کند و شرایط حقّه خود را بر آنها تحمیل می‌سازد و بی‌هیچ تردیدی نقش خود را در دفاع از مستضعفان جهان ایفا می‌نماید.

ما درک می‌کنیم که در برابر ایران اشکالها و دشواری‌های زیادی وجود دارد که در بعد توسعه و غیره باید آنها را حل کند ولی اینرا نیز می‌دانیم که اینک چنان در راه دستاوردهای هرچه بیشتر و پذیرش چالش‌های بیشتر گام برمی‌دارد که قدرتهای استکبار جهانی را آشفته و حتی نگران کرده است.

اگر آن بیداری اسلامی که انقلاب اسلامی را حاصل داشت نبود، ایران هرگز قادر به رسیدن به وضعیت کنونی نمی‌شد.

آیا جهان اسلام درک می‌کند که انقلاب اسلامی ایران الگوی برتر و ایده‌آلی برای ورود به دوران اسلام نوین است؟